

زیست غیررسمی شهری: تولید فضا و کردار برنامه‌ریزی^۱

نویسنده: آنانیا روی

مترجم: نریمان جهانزاد

دیریست که جغرافیای زاغه دست از سر برنامه‌ریزی شهری برمی‌دارد. زاغه که نام «فضای غیررسمی» را یدک می‌کشد، نمودگار شهر «برنامه‌ناپذیر»ی است که بیرون از چارچوب مقررات، هنجارها و ضوابط قرار دارد. این فضاهای غیررسمی را از یک سو کانون‌های غم‌زده‌ی فقر، یعنی تجلی عینی حاشیه‌ای‌بودن اقتصادی، دانسته‌اند و از دیگر سو، نظم‌های شهری بدیل و خودآیینی که از طریق نقش‌گزاری ارتجالی، ابتکار و کارآفرینی فقرای شهری به هم وصله پینه شده‌اند. در هر دو مورد، شهر غیررسمی به منزله‌ی «دیگری» شهری رسمی و برنامه‌ریزی‌شده قلمداد می‌شود. در این فصل، برداشتهای معاصر از شهر غیررسمی را برمی‌رسم و آنها را در متن تاریخ گسترده‌تر ایده‌ها می‌نشانم. نیز چارچوبی مفهومی برای مطالعه‌ی زیست غیررسمی شهری پیش می‌نهم که جلوی مفهوم‌پردازی‌های غالب از شهر «برنامه‌ناپذیر» می‌ایستد. کار را با قول برانگیزاننده‌ی الصیاد (2004) می‌آغازم که آنچه نیازمند تبیین است نه امر «غیررسمی» بلکه امر «رسمی»ست. چگونه و چرا دولت بر برخی کاربری‌های زمین و الگوهای سکونت برچسب رسمی می‌زند اما برخی دیگر مستوجب کیفر شناخته می‌شوند و انگ غیررسمی‌بودن بر ناصیه‌شان داغ زده می‌شود؟ پرسشیست سخت مبرم، چرا که، در بسیاری موارد، امر «رسمی» چه بسا انطباقی با برنامه‌های جامع و ضوابط قانونی نداشته باشد اما از جانب دولت به رسمیت شناخته شود، و به مراتب ارزش فضایی بیشتری از امر «غیررسمی» دارد. در و از خلال این قسم جغرافیاهای شهری تبعیض‌آمیز است که سلسله‌مراتب اجتماعی طبقه، نژاد، و قومیت متصلب و حفظ می‌شوند، و مورد مباحثه قرار می‌گیرند. زیست غیررسمی نخبگان در چشم به‌هم‌زدنی به نظم فضایی رسمی تبدیل می‌شود، درحالی‌که گروه‌های مُنقاد ناچار به زندگی در وضعیتی‌اند که، به تاسی از ییفتاشل (2009)، می‌توان آن را «فضاهای شب‌زده»^۲ی طرد، یا در بهترین حالت، «فضاهای خاکستری»^۳ای دانست که وضع حقوقی نامشخصی دارند. به این اعتنا، این تولید و به‌نظم‌کشی فضا، تولید و به‌نظم‌کشی تفاوت اجتماعی هم هست. این بدنام‌سازی‌گزینشی از جانب دولت در بسترهای منطقه‌ای بسیار متفاوت و در قلمروهای بسیار مختلف رخ می‌دهد- برای مثال، در تنظیم بازارهای کار- اما در این فصل بر روی مالکیت و استفاده از املاک تمرکز می‌کنم، و چشم خود را به مناظر چندپاره‌شده‌ی ارزش فضایی که خصلت مناطق کلانشهری جنوب جهانیست می‌دوزم.

¹ Roy, Ananya. 2012. "Urban informality: The Production of Space and Practice of Planning". In *The Oxford Handbook of Urban Planning*, edited by Rachel Weber and Randall Craned. Oxford: Oxford University Press. Chapter 33, pp. 691–706.

پیشتر ایمان واقفی گزارشی از این مقاله به آدرس زیر ارائه کرده است:

<http://dialectalspace.com/urban-informality/>

² Blackened space

³ Gray spaces

دو دیدگاه درباره‌ی زیست غیررسمی شهری

همراه با شهری شدن فراگیر سده‌ی بیست و یک، گرایش به شهر غیررسمی نیز جانی تازه یافت. کشف مجدد زیست غیررسمی، باری، با دیدگاه‌ها و پارادایم‌های بسیار متعارض مشخص می‌شود. یکی از بارزترین آنها شرح آخرالزمانی مایک دیویس (2006) در باب «سیاره‌ی زاغه‌ها» است. به عقیده‌ی دیویس (2006، 14-15)، شهری شدن غیررسمی تجلی تمام‌عیار «حاد-شهری شدن» یا «شهری شدن بدون رشد» است، که خود «میراث نوعی بزنگاه سیاسی جهانی است- بحران بدهی جهانی اواخر دهه‌ی 1970 و متعاقباً طرح بازسازی اقتصادی اقتصادهای جهان سوم در دهه‌ی 1980 به سرکردگی صندوق بین‌المللی پول.» به این اعتنا، دیویس این سیستم جهانی را «سیاره‌ی زاغه‌ها» می‌نامد، نوعی انبارگاه «انسان مازاد»، که به میانجی کارگردایی⁴ و مقررات‌زدایی کشاورزی، به اشکال فلاکت‌بار و پرمخاطره‌ی سکونت شهری نمودار شد. این گفتار سازمان ملل متحد هم هست که «شهرهای عاری از زاغه» را در زمره‌ی اهم طرح‌های خود قرار داده. بر این مبناست که گیلبرت (2007، 697) با لحنی دروغ‌آمیز می‌گوید «هزاره‌ی جدید شاهد بازگشت واژه‌ی "زاغه" با تمام تلائم‌های ننگینش است.»

کار دیویس جزئی از ژانر پژوهشی کلانی‌ست که تشکل «حاشیه‌گی شهری نوین» را نه فقط در جهان سوم بلکه در اروپا و آمریکا ردیابی می‌کند. با اینکه پژوهشگران در دهه‌ی 1970 «اسطوره‌ی حاشیه‌گی» را از رمق انداخته بودند (Perلمان 2004)، و می‌گفتند فقرای غیررسمی شده در بازارهای کار، حیات اجتماعی، و سیستم‌های سیاسی شهر ادغام شده‌اند، حالا اما از «واقعیت حاشیه‌گی» دفاع می‌کنند (Perلمان 2004). برای مثال، کار واکوانت (1996، 1999، 2007) ظهور نوعی «حاشیه‌گی پیشرفته» را نشان می‌دهد که به «بدنام‌سازی قلمرویی» پیوند می‌خورد، چیزی که ساکنین فضاهای حاشیه‌ای شده با آن مواجه‌اند: گتو، بنلیو، فاولا. بطور مشابه، آبرو (2000)، به ظهور «حلبی‌آبادهای مفرط» اشاره می‌کند. این پژوهش‌ها از یک نظر هم‌داستان‌اند و آن تأکیدشان است بر پیوندهای میان این «حاشیه‌گی پیشرفته» و تهی‌سازی اقتصادها و دولت‌های رفاه از طریق سرمایه‌داری نولیبرال. بنابراین «حلبی‌آبادهای مفرط» محصول «بیکاری مفرط» است (Auyero 1999)، نوعی فرایند سیستمی کارگردایی و غیررسمی‌سازی نیروی کار. با اینکه نظریه‌پردازان «حاشیه‌گی گسترده» بر اقدامات دولت در نشانه رفتن فقر مهربان تأکید می‌کنند (برای مثال، در برزیل، بهسازی فاوول‌ها از طریق تأمین خدمات)، برمی‌نهند که این گونه طرح‌ها مَسکن موقتی کوچکی در مواجهه با بحران ساختار کلان هستند. بطور مشخص می‌گویند اجتماع‌های فقرای شهری مالمال از خشونت‌اند: خشونت سرکوب دولتی، خشونت نمادین تبعیض و بدنامی، و خشونت مادی فقر و بیکاری (Perلمان 2004). خلاصه، «زاغه‌های امید» دیروز «زاغه‌های یأس» امروزند (Eckstein 1990).

شایان ذکر است که بحث دیویس صرفاً نه راجع به حاشیه‌گی اقتصادی، بلکه درباره‌ی پیکربندی سیاسی جدید است - به قول خودش «قانون آشوب» (Davis 2004). او خاطرنشان می‌کند فقرای شهری، با تهی‌شدن بازارهای رسمی کار، به ندرت به صورت جمعی سازمان یافته و بسیجیده هستند. برعکس، از طریق ویژگی‌هایی همچون دین و قومیت از هم گسیخته و اتمی شده‌اند. دریغ دیویس تکرار بحث خیلی قدیمی‌تری است که نظریه‌پردازان وابستگی پیش کشیده بودند. برای مثال، کاستلز (1983) در متن مهم خود، شهر و توده، نظریه‌ای مبهم در باب جنبش‌های اجتماعی شهری عرضه می‌دارد. کاستلز با بررسی هم سازمان‌های سیاسی رسمی و هم خیزش‌های اجتماع‌های غیررسمی، نقش قانونی سیاست را در دگرگونی شهر کاپیتالیستی می‌پذیرد، اما در عین حال محدودیت‌های چنین سیاستی را تحلیل می‌کند. بطور مشخص، سیاست پوپولیستی اجتماع‌های غیررسمی را سمپتوم «شهر وابسته» و «شهری بی شهروند» می‌نامند. او می‌گوید هرگاه این اجتماع‌های غیررسمی در راستای دسترسی به زمین، خدمات، شغل، و بعضاً تصدی، به پا خیزند، همزمان به زیر خم سیستم‌های قیمومت سیاسی در می‌آیند. بنابراین، آنها مشتری‌اند و نه شهروند، سوژه‌های منضبط‌شده‌ی پوپولیسم شهری‌اند و نه عاملان فعال تغییر ساختاری. زاغه‌ی جهانی دیویس هم به همین سیاق فضای خشونت، و نه دگرگونی اجتماعی، است. می‌ارزد قول بلندی از او نقل کنیم:

⁴ De-proletarianization

روشن است که آبر-زاغهی معاصر مشکلات منحصر به فردی در خصوص کنترل اجتماعی و نظم امپریال پیش می‌آورد که ژئوپلیتیک متعارف به ندرت درکی از آنها دارد. اگر لب لباب جنگ علیه تروریسم تعقیب دشمن در هزارتوی فرهنگی و جامعه‌شناختی‌اش باشد، آنگاه حاشیه‌های فقیر شهرهای در حال توسعه رزمگاه همیشگی قرن بیست و یک خواهند بود. ... برخی الگوها بدیهی هستند. هر شب، هلیکوپترهای مسلح زنبوری شکل دشمنان معمایی خود را در خیابان‌های تنگ مناطق زاغهای می‌پایند، و حلبی‌آبادها یا خودروهای گریزان را به رگبار می‌بندند. زاغها هم هر روز صبح با مَب‌گذاری‌های انتحاری و انفجارهای مهیب پاسخ آنها را می‌دهند. اگر امپراتور یارای بکارگیری تکنولوژی‌های اوزولی سرکوب را دارد، مطرودشدگان هم، در مقابل، الهگان آشوب خود را دارند (Davis 2004, 15).

در مقابل این چارچوب دیدگاهی می‌ایستد که شهر غیررسمی را بزرگ می‌دارد، و آن را تبلور انرژی‌های کارآفرینانه و خلاقه «اقتصادی مردم» قلمداد می‌کند. هرناندو دو سوتو از نمایندگان این نگره است. زُبدهی آثار دو سوتو، از مسیر دیگر (1989) گرفته تا راز سرمایه (2000)، بخش غیررسمی را «انقلابی نامرئی» (زیرعنوان کتاب مسیر دیگر) برمی‌نمایاند، خیزشی توده‌ای علیه بوروکراسی برنامه‌ریزی دولتی. چنانکه بروملی (2004) اشاره کرده، این «مسیر دیگر» قرار است بدیل رادیکالیسم سیاسی مسیر درخشان⁵ باشد، جنبش چریکی‌ای که جنگی طبقاتی در پرو، موطن دو سوتو و بستری مسیر دیگر، برپا کرد. دو سوتو (2000) در راز سرمایه، ادله‌ی خود را درباره‌ی «اقتصاد مردم»، از طریق برنهادن اینکه فقرا «کارآفرینانِ قهرمان» هستند، بسط می‌دهد. او تأکید می‌کند که فقرا همینک دارایی‌های هنگفتی دارند و رقم آن را 9 تریلیون دلار برآورد می‌کند، بارها بیشتر از هر مساعدت مالی قابل تصویری که به‌شان تعلق گیرد: بیست برابر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم از زمان سقوط دیوار برلین، و بیش از چهل و شش برابر مبلغ وامی که بانک جهانی در سه دهه‌ی گذشته داده است. علت فقر نه فقدان دارایی، بلکه انتساب فقرا در تملک و استفاده از این دارایی‌ها به بخش غیررسمی است، سیستمی که دو سوتو آن را «آپارتاید قانونی» می‌نامد. بنابراین، بروملی (2004) به‌درستی می‌گوید که کار دو سوتو به نزدیک‌ترین شکل ممکن با ایده‌های فردریک فن هایک و تلقی او از دولت به منزله‌ی مانعی بوروکراتیک برای آزادی اقتصادی مرافقت دارد.

این ایده‌ها با قلمرو گسترده‌تر تلقی‌های پوپولیستی که کردارهای فقرا را بدیلی در برابر برنامه‌ریزی از-بالا-به-پایین می‌دانند همسو هستند. برای مثال، ساشز (2005) در نگرگاه تأثیرگذارش برای «پایان فقر» نوعی کینزگرایی جهانی پیش می‌گذارد که این نوید را می‌دهد که کشورهای در حال توسعه را از طریق سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های انسانی و کالبدی از نردبان مدرنیزاسیون بالا ببرد. ویلیام ایسترلی (2006)، در مقابل، رویکرد برانگیزاننده‌ی مخالف خود را ارائه می‌دهد. ایسترلی، با انتقاد از ساشز در مقام برنامه‌ریز، این مدرنیزاسیون‌های جدید را به مثابه برنامه‌های بزرگ غربی در بوته‌ی نقد می‌گذارد. اشکال نواستعماری مهندسی اجتماعی آرمانشهری که محکوم به شکست‌اند و احتمالاً بیش از آنکه سبب خیر شوند شر می‌رسانند. ایسترلی برنامه‌ریزان را در تقابل می‌نهد با جستجوگران⁶، توده‌های مردم و فعالیت‌های خودیاری که تدریجی، کارآمد، مؤثر و پاسخگو هستند. ایده‌ی او مختصر و مفید است: «فقرا به خود کمک می‌کنند» (Easterly 2006, 27)، و این کار را از طریق «آزادی اقتصادی»، که «یکی از دست‌کم‌گرفته‌شده‌ترین ابداعات آدمی است» (72) انجام می‌دهند. شاید پرزورترین استدلال وی علیه برنامه‌ریزی این باشد: اینکه «ثروتمندان بازار دارند، فقرا بوروکراسی» (165). به عبارت دیگر، ایسترلی بر رهاسازی فقرا از غل و زنجیرهای بوروکراتیک اعانه‌ی بین‌المللی و برنامه‌ریزی دولتی پا می‌فشارد. او می‌گوید فقرا جستجوگر هستند و اگر آزاد باشند از شیوه‌ها و ابزارهای خود بهره‌گیرند می‌توانند سیستم‌های انرژی کارآفرینی عظیمی ایجاد و اجرا کنند.

بنابراین دو برداشت مخالف از شهرگرایی معاصر داریم: از یک سو سیاره‌ی زاغها به منزله‌ی فضا‌های خشونت‌زده‌ای که فقرا در آنها به سر می‌برند، و از سوی دیگر نوعی نظم اقتصادی کارآفرین که فقرا در آن می‌توانند به یاری خود به پا خیزند. با این

⁵ Shining path

⁶ searchers

حال، هر دو مضمون مشترکی دارند: «زیست غیررسمی شهری به منزله‌ی نوعی سبک زندگی.» بسیاری از این مفهوم‌پردازی‌ها این سبک زندگی را نوعی نظم شهری بدیل که نقطه‌ی مقابل شهر رسمی و برنامه‌ریزی شده است می‌دانند.

زیست غیررسمی شهری به منزله‌ی سبک زندگی؟

الصیاد در مقاله‌ای به سال ۲۰۰۴ ایده‌ی «زیست غیررسمی به منزله‌ی سبک زندگی» را ارائه می‌دهد. عنوان مقاله‌ی او اشاره دارد به مقاله‌ی کلاسیک ورث با عنوان «شهرگرایی به منزله‌ی سبک زندگی.» الصیاد می‌گوید امروز زیست غیررسمی نوعی وضعیت شهری عام است. بنابراین اشاره می‌کند همانطور که زمانی ورث جامعه‌شناسی وضعیت شهری را به مطالعه گرفت، امروز هم تحلیل «فرم‌های سازمان و کنش اجتماعی» ملازم زیست غیررسمی شهری میسر است (Alsayyad 2004, 7). حرف الصیاد به مفهوم‌پردازی‌های مختلف از زیست غیررسمی شهری شباهت دارد. برای مثال، دیویس (2006, 178) می‌گوید «بقاگرایی غیررسمی^۷ شکل اصلی نوینِ امرار معاش در بخش عمده‌ای از شهرهای جهان سوم است.» بیات (2007, 579) بطور مشابه می‌گوید زیست غیررسمی «وضعیت سلب مالکیت‌شدگان» است. درحالی‌که دیویس بر جبین این وضعیت داغ آنومی یا افراط‌گرایی می‌بیند، بیات معتقد است بهترین شیوه برای درک زیست غیررسمی تلقی آن به منزله‌ی «انعطاف‌پذیری، پراگماتیسم، مذاکره، و تقلا برای بقا و خودپروری است.» بیات (2000) در کار قبلی خود، که روی شهرهای خاورمیانه‌ای کار می‌کرد، به انبانی از تاکتیک‌هایی که سکنه‌ی شهری «غیررسمی» به اتکای آنها کمر به تصرف و خواست فضا می‌بندند اشاره می‌کند. به عقیده‌ی او، این «دستیاری خاموش به امور عادی» از سوی گروه‌های منقاد قسمی «سیاست خیابانی» می‌سازد که شهر را به نحو بنیادی شکل می‌دهد. تحلیل بیات به صورت‌بندی میشل دو سرتو (1984) از «کردار زندگی روزمره» به منزله‌ی مجموعه تاکتیک‌هایی که می‌تواند شبکه‌ی سرکوب‌گر قدرت و انضباط را ناکار کند قرابت دارد. درحالی‌که برنامه‌ریزان و حاکمان در پی ایجاد و تقویت «اقتصاد مکان مناسب» از خلال استراتژی‌های فرمانفرمایی هستند، تاکتیک‌های زندگی روزمره و عادی نافی این انضباط است. به طور مشابه، سایمون (2006) شهر آفریقایی را به مثابه «شهری غیرمجاز»^۸ تصویر می‌کند که در آن سکنه‌ی شهری اشکالی از کردارهای روزمره را می‌پروراند که برای ایشان این امکان را فراهم می‌آورد که در شهرهای بی‌امکانات به شکل مبتکرانه‌ای عمل کنند. این محیط بحران است، جایی‌که در آن «امکانات تولید» سخت محدودند، اما در آن واحد محیطی‌ست که در آن «همه‌ی انواع مواد و کالاهای موجود باید تصرف شوند» (Simone 2006, 358). گرچه سایمون از اصطلاح «غیررسمیت» استفاده نمی‌کند، تحلیل او نشان می‌دهد که مشغول توصیف کردارهایی‌ست که می‌توان آنها را زیست غیررسمی دانست:

شهرهای آفریقایی با تلاقی‌های همواره متغیر، سیال، و موقتی ساکنینی مشخص می‌شوند که بدون درک روشن و شسته-رفته‌ای از اینکه شهر چگونه باید مورد استفاده و سکونت قرار گیرد عمل می‌کنند. ... این اتصال‌ها به نوعی زیرساخت تبدیل می‌شوند- پلتفرمی که زندگی در شهر را ممکن می‌سازد و آن را بازتولید می‌کند (Simone 2004, 407-8).

این مفهوم‌پردازی‌ها از «زیست غیررسمی به مثابه سبک زندگی» توجه خاصی به این موضوع می‌کنند که چگونه امر غیررسمی به منزله‌ی واکنشی به فقدان «مفصل‌بندی‌های پایدار زیرساخت، قلمرو، و منابع شهری» سربرمی‌آورند و به «کردار عام مقابله با به‌حاشیه رانده‌شدن» تبدیل می‌شوند (Simone 2006, 359). آنها در این مفهوم‌پردازی‌ها نشان می‌دهند که امر غیررسمی نوعی نظم شهری بدیل است، شیوی متفاوتی از سازماندهی فضا و مذاکره بر سر شهروندی. برای مثال، چاترجی (2004, 38)، در کار خود درباره‌ی شهرهای آسیای جنوبی، میان جوامع «مدنی» و «سیاسی» تمایز می‌گذارد. جامعه‌ی مدنی جامعه‌ای بورژوازی‌ست، و در بستر هندی، قلمروی نهادها و کردارهایی‌ست که بخش نسبتاً کوچکی از افراد که بطور کامل از حقوق شهروندی بهره‌ورند در آن به سر می‌برند. جامعه‌ی سیاسی، برعکس، مجموعه مطالبات کسانی‌ست که صرفاً به شکل ضعیف و مبهمی شهروندی برخوردار از حقوق به شمار می‌آیند. چاترجی (2004, 41) می‌نویسد جامعه‌ی مدنی، «که محدود به بخش کوچکی از شهروندان

⁷ Informal survivalism

⁸ Pirate town

به لحاظ فرهنگی مجهز و برخوردار است، در کشورهایی مثل هند نمودار درجه‌ی بالای مدرنیته است.» اما «در عمل، سازمان‌های حکومتی باید، برای احیای مشروعیت خود در مقام تأمین‌کنندگان رفاه، از آن درجه‌ی بالا به قلمروی جامعه‌ی سیاسی پایین آیند.» کردارهای «شبه‌قضایی»^۹ و چانه‌زنی‌های این جامعه‌ی سیاسی به چشم چاترچی سیاست اکثر افراد در بیشتر جهان است.

کار چاترچی به کار آپادورای (2002)، که در کنش‌های سیاسی زاغه‌نشینان بمبئی نوعی «دموکراسی عمیق» - یعنی توانایی فقرا در چانه‌زنی برای دسترسی به زمین، خدمات و زیرساخت شهری- می‌دید شباهت دارد. در حالیکه کاستلز (1983) «شهر وابسته» را «شهر بی شهروند» می‌داند، آپادورای (2002، 26) معتقد است فقرای شهری بمبئی «شهروندانی بی شهر» هستند: «بخش حیاتی نیروی کار شهر» و با این حال کم‌برخوردار از تسهیلات و پشتیبانی‌های زندگی شهری. آپادورای مشخصاً به تکنولوژی‌های خود-برنامه‌ریزانه‌ی اشاره می‌کند که اتحادیه‌های فقرای شهری بکار می‌گیرند. این اشکال از، به قول آپادورای، «پاد-حکومت‌مندی» حاکی از تصرف جعبه ابزار برنامه‌ریز به دست اجتماع‌های غیررسمی و فقیر است. به همین معناست که بنیامین (2008، 719) از «شهرگرایی تصرف»¹⁰ و بحرانی که به سرمایه‌ی جهانی تحمیل می‌کند دفاع می‌نماید: «گروه‌های تهی‌دست، که خواستار خدمات عمومی و حافظ مطالبات قلمرویی هستند، فضاهای سیاسی‌ای می‌گشایند که نهادها را از آن خود می‌کند و به اقتصادی خوراک می‌بخشد که اتحادیه‌های پیچیده‌ای می‌سازد... . نهادهای محلی زیرساخت‌های لوکس و آب‌پروژه‌ها را باژگون می‌کنند.» بنابراین، «شهرگرایی تصرف» به گروه‌های تهی‌دست کمک می‌کند که مزادهای مستغلات را، از طریق تصرف بازساخت‌شده‌ی زمین، برای تغذیه‌ی کسب و کارهای خردی که کالاهای‌شان زنجیره‌های پرنساز را به مخاطره می‌اندازد، از آن خود کنند. نهایتاً، این شهرگرایی نوعی آگاهی سیاسی ابه بار می‌آورد که تن به منقاد شدن بوسیله‌ی سازمان‌های مردم‌نهاد (NGOs) و فعالین مترقی خیرخواه و گفتار "برنامه‌ریزی مشارکتی" ندهند.»

این آب-زاغه است که به شکل نوعی «اشغال قلمرو» بازصورت‌بندی شده است. بطور کلی‌تر، این شهرگرایی بازنشاسی، به قول گیبسون-گراهام (2008، 614)، «اقتصادهای گوناگون» یا «پرژوه‌های آزمایشگری و استقلال اقتصادی» است. گیبسون-گراهام، که علاقه‌ی ویژه‌ای به «اقتصاد اجتماعی» دارد، «زیست غیرقانونی، زاغه‌نشینی، جنبش‌های بی‌زمین و مسکن مشترک، جنبش‌های روستاهای زیست‌بومی»¹¹ جهانی، تجارت منصفانه، خودمختاری اقتصادی، جنبش محلی‌سازی مجدد،¹² مدیریت منابع مبتنی بر اجتماع، و جز آن» را تکریم می‌کند (Gibson-Graham 2008, 617). این سخن مسلماً بسیار فراتر از «زیست غیررسمی شهری به مثابه سبک زندگی» است؛ دفاعی‌ست از این نوع زیست‌های غیررسمی به عنوان اجزاء سازنده‌ی نظم «پاسا‌رمایه‌دارانه».

این دفاع‌ها فرسنگ‌ها با «قوانین آشوب» دیویس فاصله دارند، اما آنها هم مستلزم موشکافی انتقادی‌اند، بویژه در پافشاری‌شان بر یک قلمرو شهری غیررسمی، بدیل و خودآیین. این چارچوب، مشابه تمایزی که ایسترلی میان برنامه‌ریزان و جستجوگران گذاشت، شهر غیررسمی را به منزله‌ی نوعی سبک زندگی برمی‌نماید که در تقابل محض، یا دست‌کم متمایز از، شهر رسمی برنامه‌ریزی شده است. اما این چارچوب چیز دندان‌گیری درباره‌ی اینکه چگونه خود مقولات رسمی و غیررسمی ساخته و حفظ می‌شوند و بکار می‌روند نمی‌گوید. بر این اساس است که الصیاد (2004، 25) اشاره می‌کند موضوعی که نیازمند تبیین است آنقدرها زیست غیررسمی به مثابه سبک زندگی نیست بلکه باید «زیست رسمی» را به منزله‌ی «شیوه‌ی جدید» شهرگرایی توضیح داد- شهرگرایی‌ای که «برای سازماندهی جامعه‌ی شهری فقط در سده‌ی نوزدهم معرفی شد.» در بخش بعد با تکیه بر همین ملاحظه نگاه دقیق‌تری به مفاهیم رسمی و غیررسمی می‌کنم.

دولت غیررسمی

⁹ paralegal

¹⁰ Occupancy urbanism

¹¹ ecovillage

¹² relocalization

اصطلاح «غیررسمی» را می‌توان در کار کایت هارت و سازمان بین‌المللی کار (ILO) در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ ردیابی کرد. درحالی‌که نظریه‌ی مدرنیزاسیون تلاش کرد نحوه‌ی جذب نشدن «توده‌ی حاشیه‌ای» را در صنعتی‌شدن توضیح دهد، هارت نشان داد این اشکال از زیست حاشیه‌ای و غیررسمی ویژگی‌های ساختاری اقتصادهای شهری‌اند. هارت (۱۹۷۳، ۶۱، ۶۸) که در بستر آکرا قلم می‌زند، نوعی «جهان فعالیت اقتصادی خارج از نیروی کار سازمان‌یافته» را شناسایی می‌کند که بوسیله‌ی «پرولتاریای مادون شهری»^{۱۳} اداره می‌شود. هارت این فعالیت‌ها را «غیررسمی» تلقی می‌کند. کمابیش در همان زمان، سازمان بین‌المللی کار (، ۱۹۷۲، ۲۰۰۹ in Kanbur) «بخش غیررسمی» را چنین تعریف کرد: «فعالیت‌های کسبه‌ی خرده‌پا، دستفروش‌های شهری، پسرچه‌های واکس‌زن و سایر گروه‌های نیمه‌بیکار در خیابان‌های شهرهای بزرگ، که شامل طیفی از اشخاص دستمزدبگیر و دارای شغل آزاد شخصی، هم زن و هم مرد، می‌شود.» صورتبندی هارت از زیست غیررسمی عموماً به عنوان «رابطه‌ی فعالیت اقتصادی با مداخله یا سامان‌گری به دست دولت» تعبیر شده است (Kanbur 2009, 5). این تفسیر درستی از کار اوست. هارت (۲۰۰۶، ۲۵)، در تأملی بر مقاله‌ی سال ۱۹۷۳ خودش، به تأسی از وبر، اشاره می‌کند که در آن سال گفته بوده «توانایی پدیدار ساختن فعالیت اقتصادی در یک چارچوب بوروکراتیک سودهایی ایجاد می‌کرد که هم برای کارگران و هم رؤسای ایشان قابل‌پیش‌بینی‌تر و منظم‌تر بود. این پایداری متعاقباً با قوانین دولت تضمین می‌شد، که تاکنون فقط در لایه‌های پنهان اقتصاد کشور عَنّا بسط یافته است.» کار غیررسمی این عرصه‌ی معاملات پیش‌بینی‌پذیر و پدیدار را برهم زد و در نتیجه بی‌قاعده، و با سودهای ناچیز، بود. از بسیاری جهات، این استدلال پیشگام استدلالی‌ست که بعدها نظریه‌پردازان وابستگی پیش گذاشتند: اینکه دولت، در راستای کمک به سیستم انباشت سرمایه‌ی جهانی، اقتصاد غیررسمی را نابه‌سامان نگه می‌دارد (Portes, Castells and Benton, 1989). در واقع، نسل کاملی از پژوهش، که بخش عمده‌ای از آن در آمریکای لاتین تولید شده، در پی گسترش دادن «اسطوره‌ی حاشیه‌گی» (Perlmán 1977)، و نشان دادن این بود که چگونه کار و سکونت غیررسمی اجزای ذاتی شهر سرمایه‌داری هستند. اما هارت پا فراتر نهاد. به‌خلاف تفاسیر بعدی از «بخش غیررسمی»، او «اقتصاد غیررسمی را با یک مکان یا طبقه یا حتی کل اشخاص یکی نکرد» (Hart 2006, 25)؛ بلکه گفت بسیاری از سکنه‌ی آکرا در پی ایجاد انواع گوناگونی از راه‌های امرار معاش و فرصت‌های درآمدی بودند- به دیگر سخن، زیست غیررسمی وضعیت عام، یا به قولی، نوعی سبک زندگی بود. مع‌ذک تحلیل هارت هم روایت وابستگی از زیست غیررسمی را به چالش می‌کشد و هم دیدگاه‌های پوپولیستی‌تری که آن را گرامی می‌دارند. نکته‌ی هشدارآمیز او مثل همان سخن سال ۱۹۷۳ اش همچنان معتبر است:

سوسیالیست‌ها ممکن است بگویند سلطه‌ی کاپیتالیستی خارجی این اقتصادها دامنه‌ی توسعه‌ی غیررسمی (و رسمی) را رقم می‌زند و اکثریت شهرنشین‌ها را محکوم به محرومیت و استثمار می‌کند. لیبرال‌های خوش‌بین‌تر ممکن است، چنانکه در بالا توصیف شد، در فعالیت‌های غیررسمی امکان عملیات «خودراه‌اندازی» مهمی ببینند که اقتصادهای توسعه‌نیافته را از طریق اقدامات اقتصادی بومی خودشان بالا می‌کشد. پیش از دفاع از هر یک از این دو دیدگاه - یا دیدگاه میانه‌ای که هم بر محدودیت‌های بیرونی و هم تلاش‌های خودآیین تأکید بگذارد- باید تحقیق تجربی مبسوط‌تری انجام شود (Hart 1973, 88-9).

صورتبندی هارت از زیست غیررسمی آغازگاه درخوری است. دست‌کم، توجه را از امر غیررسمی به منزله‌ی امری «برنامه‌ناپذیر» به سمت نقش دولت در نظم‌دهی به امر رسمی و غیررسمی معطوف می‌سازد. در اینجا، دو مسأله، که میگر (۱۹۹۵، ۲۵۹، ۲۷۹) به شیوایی هر دو را بیان کرده، حائز اهمیت است: اول اینکه گذار مفهومی «از زیست غیررسمی در مقام بخش به حاشیه‌رانده‌شده به تلقی "غیررسمی‌شدن"^{۱۴} به مثابه واکنش اقتصادی گسترده‌تر به بحران» ضروری‌ست، و دوم اینکه این فرایند «غیررسمی‌شدن» «خارج از دولت» رخ نمی‌دهد، بلکه قسمی «بازساخت اجتماعی-اقتصادی» به تحریک دولت است. «بنابراین، نزار الصیاد و من (Roy and AlSaiyyad 2004)، در کتابی که ویراسته‌ایم، زیست غیررسمی شهری، می‌گوییم زیست غیررسمی شهری نه بخش متمایز و محدود کار یا مسکن، بلکه نوعی «شیوه‌ی» تولید فضا و یک‌جور عمل برنامه‌ریزی است. بگذارید توضیح دهم.

¹³ Sub-proletariat

¹⁴ informalization

چندپارگی شهرنشینی نه در شکاف میان رسمیت و غیررسمیت، بلکه به شکل فراکتال در درون تولید غیررسمی شده‌ی فضا رخ می‌دهد. نگاهی دقیق‌تر به مناطق کلانشهری کشورهای جنوب نشان می‌دهد شهری شدن غیررسمی همانقدر در قلمرو تأثیر شهرنشینان و حومه‌شهرنشینان ثروتمند است که در حوزه‌ی تأثیر ساکنین بخش‌های غیررسمی و زاغه‌نشینان. این آشکال زیست غیررسمی، که قلمروهای تماماً سرمایه‌ای شده‌ی مالکیت هستند، از حلی‌آبادها و سکونتگاه‌های غیرمجاز، قانونی‌تر نیستند. اما آنها جَلَوَاتِ قدرت طبقاتی‌اند و بنابراین می‌توانند بر زیرساخت، خدمات و مشروعیت فرمانفرمایی کنند به نحوی که قلمروهای رسمی را از بُن متفاوت با پهنه‌های زاغه‌ها جلوه دهند. از همه مهمتر، دولت آن پهنه‌های شهری را، که ساماندهی شده و منظم شده‌اند، «رسمی» قلمداد می‌کند، درحالی‌که سایر اشکال زیست غیررسمی نابه‌سامان و نامنظم باقی می‌مانند. تحقیق من در کلکته (Roy and AlSayyad 2004) نشان می‌دهد که ارزش نایکسانی که به امر «رسمی» و امر «غیررسمی» بار شده نوعی جغرافیای ناموزون ارزش فضایی پدید می‌آورد، چهل‌تکه‌ای از فضاهای ارزش‌نهاد شده و ارزش‌نهاد نشده، که متعاقباً مرز میان گسترش و توسعه است. فضاهای رسمیت‌نیافته از رهگذر نوسازی شهری بازیابی می‌شوند، درحالی‌که فضاهای رسمیت‌یافته از طریق مشروعیت‌شان ارزش به دست می‌آورند. این یعنی شهر غیررسمی به‌کل برنامه‌ریزی شده است، یعنی زیست غیررسمی نوعی عمل و کردار برنامه‌ریزی است. برای مثال، در شهرهای هندی، زیست غیررسمی در رابطه‌ی همواره متغیر میان امر قانونی و غیرقانونی، مشروع و نامشروع، مُجاز و نامجاز قرار دارند. این رابطه هم بختکی و ناپایدار است و هم محل قدرت و خشونت چشمگیر دولت. بر این اساس، گرتز (2008) اشاره می‌کند که تقریباً کل دهلی برخی از قوانین ساخت و ساز یا برنامه‌ریزی را نقض می‌کند، بطوریکه می‌توان بخش عمده‌ای از ساخت و سازها در شهر را «غیرمجاز» دانست. او این پرسش بنیادین را طرح می‌کند که چرا برخی از این مناطق اینک غیرقانونی و سزاوار تخریب تلقی می‌شوند اما برخی مناطق دیگر حفاظت می‌شوند و رسمیت می‌یابند. چرا و چگونه است که قانون زاغه‌ها را «مایه‌ی آزار»، و زاغه‌نشینان را «شهروندان درجه دو»، که از شهروندان «بهنجار» برخوردار از مالکیت خصوصی متمایز می‌شوند، قلمداد می‌کند؟ گرتز (2008، 66) می‌گوید «با ساخت و سازهایی که وجهه‌ای "در سطح جهانی" دارند، به‌رغم زیرپا گذاشتن ضوابط ساخت و ساز و پهنه‌بندی، برخوردی اغماض‌آمیز می‌شود و از آنها به عنوان بناهای یادمانی مدرنیته یاد می‌شود.» این تبعیض، میان زیست رسمی و غیررسمی (و نه میان امر قانونی و شبه‌قانونی)، از محورهای اساسی نابرابری در سپهر شهری هند امروز است. درحالی‌که «خانه‌های کشاورزی»¹⁵ نخبگان در حاشیه‌های دهلی، بواسطه‌ی پیوسته‌های قوانین اراضی کشاورزی، مجاز به فعالیت قانونی هستند، سکونتگاه‌های غیررسمی در سرتاسر شهر غیرقانونی دانسته می‌شوند و به شکل خشونت‌باری تخریب می‌گردند. در واقع، به خلاف دیویس شاید بتوان گفت فاجعه‌ی شهری سده‌ی بیست و یک گسترش بی‌رویه‌ی خانه‌ی کشاورزی و حومه‌شهرهای با مالکیت مشاع¹⁶ جنوب جهانی است- پهنه‌های ثروت حریص به منابع که دولت آنها را قانونی و حمایت کرده است.

بطور مشابه، هولستون (2007، 2008) اشاره می‌کند شهرهای برزیلی با نوعی «رابطه‌ی ناپایدار میان امر قانونی و غیرقانونی» مشخص می‌شوند. درحالی‌که بدیهی و آشکار به نظر می‌رسد که فقرای شهری درگیر نوعی اشغال غیررسمی و غیرقانونی زمین هستند، بخش عمده‌ای از خود شهر از طریق «سوء حکومت قانون» اشغال شده است: «بنابراین در ثروتمندترین و فقیرترین خانواده‌های برزیلی با اشکالی از تملک زمین مواجه‌ایم که اساساً غصب‌های قانونی شده هستند» (Holston 2007, 207). رابطه‌ی میان برنامه‌ریزی و این «سوء حکومت قانون» تطهیر شده چیست؟ به این اعتبار، چه کسانی این اختیار و جواز را دارند که از قانون به نحوی (سوء) استفاده کنند که حق تملک دارایی‌ها، مناطق استثنا، و مناطق دارای ارزش را مشخص نماید؟ هولستون (2007، 204) می‌گوید دموکراتیک‌سازی فضای شهری در برزیل فرایندی است که از خلال آن فقرای شهری استفاده از قانون و مشروعیت‌بخشی به مطالبات مالکیت خود بر اراضی را آموخته‌اند- «آنها این سوء حکومت قانون را تثبیت و پابرجا کرده‌اند اما در راستای مقاصد خود.»

¹⁵ farmhouses

¹⁶ Condominium suburbs

صورتبندی نیرومندی از این ایده‌ی زیست غیررسمی شهری در کار بیفتاشل (2009، 9-88) آمده است. بیفتاشل که در بستر اسرائیل-فلسطین قلم می‌زند، مفهوم «فضاهای خاکستری» را ارائه می‌دهد، «آن فضاهایی که میان "سفیدی" قانونیت/موافقت رسمی/امنیت، و "سیاهی" تخلیه/تخریب/مرگ قرار دارند.» او اشاره می‌کند این فضاها روا داشته و مدیریت می‌شوند، «درحالی‌که در چارچوب گفت‌وگوهای "آلودگی"، "بزهکاری" و "مخاطره‌ی عمومی" برای "نظم مطلوب امور" محصور هستند.» بیفتاشل، مثل من، بطور مشخص به تحلیل شیوه‌ای که دولت پیکربندی‌های فضایی متفاوت را رسمی و غیرقانونی می‌کند علاقه دارد:

تلقی فضای خاکستری به مثابه طیف کاملی که یک سر آن بسازبفروش‌های قدرتمند هستند و سر دیگرش «متجاوزین» بی‌زمین و بی‌خانمان، به ما کمک می‌کند دو دینامیسم هم‌پیوند را که اینجا «سفیدسازی» و «سیاه‌سازی» می‌نامیم مفهوم‌پردازی کنیم. دینامیسم اول اشاره دارد به گرایش سیستم به «شُستن» فضاهای خاکستری‌ای که «از بالا» بوسیله‌ی ذی‌نفعان قدرتمند یا مطلوب خلق شده‌اند. دینامیسم دوم اشاره دارد به فرایند «حل» مسأله‌ی فضای خاکستری به حاشیه‌رانده‌شده از طریق تخریب، دفع یا حذف. قدرت خشونت‌آمیز دولت اجرا می‌شود و خاکستری را به سیاه مبدل می‌سازد (Yiftachel 2009, 92).

این فرایندها نه فقط در کشورهای جنوب بلکه به همان میزان در کشورهای شمال مشهودند. کار مهم پیتروارد (1999) نشان می‌دهد که، در کولونیاها¹⁷ نگراس، کارگران فقیر در فضای آستانه‌ای «قلمروهای قانونی فراسرزمینی»¹⁸ اسکان داده شدند. این کولونیاها بطور خصوصی ساخته و فروخته می‌شوند - و در نتیجه دولت آنها را روا می‌دارد- اما با این حال غیرقانونی شناخته می‌شوند و از خدمات، تسهیلات، و صیانت قانونی به‌خاطر ساخت و ساز شکننده‌شان محروم هستند. بطور مشابه، کلاین (2007b) می‌گوید، در ایالات متحده، مقررات‌زدایی از اقتصادهای سیاسی به مقررات‌زدایی از فضا گره خورده است. او نشان می‌دهد که چگونه در دهه‌ی گذشته نوعی زیرساخت فاجعه‌ی خصوصی‌شده‌ی موازی ظهور کرده که انحصاراً در خدمت ثروتمندان و «برگزیدگان» است. کلاین (2007a, 420) می‌گوید، این جهانی‌ست که در آن ثروتمندان می‌توانند انتخاب کنند که بیرون از سیستم جمعی باشند، جاییکه ایده‌ی منفعت عمومی یکسره بی‌معنا می‌شود، جاییکه شهر به «جهانی از پهنه‌های سبز حومه‌ای تبدیل می‌شود... و کسانی که بیرون از محیط امن بیرون هستند، باید با مابقی سیستم ملی تا کنند.»

من به یک سو به‌ی دیگر زیست غیررسمی هم علاقه دارم: چگونه غیررسمی‌شدن فضا غیررسمی‌شدن دولت هم هست. درحالی‌که عموماً تصور شده که دولت مدرن، از طریق تکنولوژی‌های نمایانی، حساب‌گری، نقشه‌نگاری، و شمارش، بر تبعه‌ی خود حکومت می‌کند، من در «سرود عزای شهر، کلکته»، بحثم این است که رژیم‌های حکمرانی همچنین از طریق نوعی «نقشه‌زدایی»¹⁹ از شهرها منویات خود را پیش می‌برند (Roy 2003). این امر بطور مشخص در نواحی پیراشهری کلکته به چشم می‌خورد که در آنها اشکال مقررات‌زدایی و نقشه‌زدایی، امکان انعطاف‌پذیری قلمرویی زیادی به دولت برای تغییر کاربری زمین، بکارگیری قدرت حکومت برای خرید اجباری املاک در راستای منافع عمومی، و تملک اراضی داده است. بطور مشخص، برای دولت به عهده گرفتن شکل‌های گوناگون توسعه‌ی شهری و صنعتی ممکن بوده است- برای مثال، از طریق تبدیل زمین به کاربری شهری، غالباً با زیر پا گذاشتن ممنوعیت‌های خودش علیه این تغییر کاربری. به دیگر سخن، دولت فقط داور ارزش نیست بلکه نهاد غیررسمی‌ایست که فعالانه از غیررسمیت به عنوان وسیله‌ای برای هم‌انباشت و هم‌اقتدار استفاده می‌کند. این نوع رژیم‌های برنامه‌ریزی نه از طریق سختگیری و مقرراتی‌بودن دقیق بلکه از خلال چندپهلویی و تناقض عمل می‌کنند. باری، این چندپهلویی نشان دولتی نیرومند و حتی مقتدر است و نه دولتی ضعیف یا نامطمئن از قدرتش. اُنْگ (2006) در تحلیل خود از اشکال نولیبرال حکومت مثالی از این نوع قدرت دولتی می‌آورد. او نشان می‌دهد که فرمانفرمایی حاکم غالباً از تکنولوژی‌های پهنه‌بندی برای ایجاد پهنه‌های استثنا بهره می‌گیرد. این دست‌یازی‌ها به استثنا نوعی «الگوی فضای ناپیوسته‌ی حاکمیت متغیر یا متلون ایجاد می‌کند،

¹⁷ Colonias. اجتماع‌های فقیری در ایالات متحده که در مرز بین آمریکا و مکزیک قرار دارند.

¹⁸ Extra-territorial jurisdictions

¹⁹ unmapping

فضاهایی که به نحو متفاوت اداره می‌شوند» (Ong 2006, 7). و این جغرافیای ناموزون ارزش فضایی، هندسه‌ی فراکتال فضای مقرراتی شده و مقررات‌زدایی شده، است یعنی چشم‌انداز زیست غیررسمی شهری.

سیاست شهر غیررسمی

بخش عمده‌ای از رشد شهری قرن بیست و یک در شهرهای کشورهای جنوب رخ خواهد داد. بنابراین وسوسه‌انگیز است که از «شهرگرایی جنوبی» سخن گوئیم، نوعی از شهرگرایی که با «زیست غیررسمی شهری به منزله‌ی سبک زندگی»، «وضعیت سلب مالکیت‌شدگان» مشخص می‌شود. اما چنانکه پیشتر گفتم، زیست غیررسمی اکولوژی آبر-زاغه نیست، بلکه نوعی شیوه‌ی تولید فضای و کردار برنامه‌ریزی است. تعجب ندارد که دینامیسم‌های زیست غیررسمی شهری در بسترهای مختلف تفاوت‌های چشمگیری با یکدیگر دارند. بنابراین، در این بخش جمع‌بندی، دو مسیر متضاد شهر غیررسمی را، در برزیل و هند، ترسیم می‌کنم. هر یک را می‌توان نماینده‌ی مسیری کلان‌تر در نظر گرفت- شهرهای آمریکای لاتین و شهرهای آسیای جنوبی/جنوب شرقی. باری، بحث چندان بر سر تعمیم‌پذیری این نمونه‌های خاص نیست، بلکه بیشتر راجع است به بصیرت‌هایی که می‌توان از آنها برای تحلیل ناهمگونی «شهرگرایی جنوبی» برگرفت.

برزیل به خانه‌ی جنبش «حق به شهر» اشتها یافته است. درحالی‌که قانون اساسی برزیل در سال 1988 شرایط را برای نوع یگانه‌ای از دموکراسی مشارکتی فراهم ساخت، تنها به میانجی جدال اجتماعی درازمدت بود که «حق به شهر» در قانون شهری سال 2001 به شکل نهادی درآمد. این قانون پارادایم حقوقی-سیاسی نوینی برای شهرگرایی تدوین کرد که متضمن دموکراتیک‌سازی دسترسی به زمین و مسکن در شهرهای برزیلی، و نیز دموکراتیک‌سازی فرایند مدیریت شهری است. این قانون مجموعه‌ای از حقوق جمعی، از جمله حق برنامه‌ریزی شهری، حق بهره‌مندی از ارزش افزوده، و حق به سامان‌سازی سکونتگاه‌های غیررسمی، را وضع کرد. بطور مشخص، این قانون، از طریق تلاش برای تغییر شیوه‌هایی که فضا ارزش تولید می‌کند و هم به عنوان کالا و هم به عنوان خیر عمومی عمل می‌کند، در جغرافیای ناموزون ارزش فضایی مداخله نمود. بر این اساس، قانون شهری نوعی «عملکرد اجتماعی» املاک را مفهوم‌پردازی می‌کند، و به حکومت‌های شهری امکان می‌دهد تا در ارزش افزوده‌ی ناشی از توسعه‌ی املاک و مستغلات شریک و سهمین شوند (Caldeira and Holston 2005). مخالفان این قانون شهری بر آن بودند که این ابزارها را نوعی مصادره‌ی حقوق مالکیت خصوصی یا «صرفاً مالیاتی دیگر» تصویر کنند. اما انستیتو پُلِیس (n.d., 30-1)، که در ساو پائولو قرار دارد، جسورانه استدلالی عکس آن اقامه می‌کند: «آنچه براستی در شهرهای ما رخ می‌دهد... تصرف خصوصی (و در دستان تعداد قلیلی) افزایش ارزش املاک و مستغلات است که محصول سرمایه‌گذاری عمومی و جمعی است و همگان بابتش مالیات پرداخت کرده‌اند. این تصرف خصوصی ثروت عمومی ماشین قدرتمند طرد قلمرویی را به حرکت می‌اندازد، هیولایی که توسعه‌ی شهری را به یک‌جور کالای معاملات ملکی تبدیل می‌کند، و حق اکثر شهروندان به بهره‌مندی از عناصر اصلی زیرساخت شهری را نادیده می‌گیرد.» چنانکه فرناندز (2007، 207) خاطرنشان می‌کند، این نوعی پروژه‌ی بلندپروازانه‌ی نوین شهر است که «پروژه‌ی اجتماعی» پیشنهادی آنری لوفور را به شکل فضایی ترجمه می‌کند.

گرچه هنوز باید دید که قانون شهر در عمل چگونه اجرا می‌شود، نکته‌ی مهم این است که این قانون مجموعه‌ی جدیدی از معانی شهری را به شهر غیررسمی می‌بخشد. می‌توان گفت این معانی در سیاست شهری متمایزی آبخشور دارند- آنچه هولستون (2007، 4) «شهروندی شورش» خوانده است، نوعی شهروندی که «محتوایش طرح دعاوی حقوقی در خصوص کردارهای شهری است.» هولستون (2007، 4) می‌گوید این سیاست برآمده از حومه‌های خودساخته‌ی تهی‌دستان شهری کارگر است که از دهه‌ی 1970 به این سو اعضای این طبقه‌ی اجتماعی «به شهروندان جدید تبدیل شدند، نه عمدتاً از طریق مبارزات کارگران بلکه از خلال مبارزات شهریان.» این مبارزات مبتنی بر حقوق لزوماً رادیکال نیستند؛ در واقع، آنها غالباً الگوهای ملکی شهروندان را تولید و تقویت می‌کنند. مع‌ذک، قانون شهری برزیل پیکربندی متمایزی از شهر، دولت و مقررات ارائه می‌دهد.

مورد شهرهای هندی نقطه‌ی کاملاً مقابل این سیاست حقوق-محور است. در اینجا، آغاز سده‌ی بیست و یک با گسترش خشونت‌بار حدود شهری شدن، گشودن راه و فضایی برای طبقه‌ی متوسط شهری جدید هندی از طریق له کردن خانه‌ها و معیشت فقرای

روستایی-شهری در دهلی، بمبئی، بانگلور، و کلکته مشخص می‌شود. این شکل‌های جدید شهرگرایی به دنبال تبدیل کردن شهرهای هندی به شهرهایی «در سطح جهانی» هستند- آن شهرهایی که در مقیاس جهانی با سایر شهرهای موفق آسیایی مثل شانگهای، سنگاپور و دوبی قابل رقابت باشند. با در ذهن داشتن این نکته، در کلکته حکومت برای فراهم کردن شرایط برای ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، و سرمایه‌گذاری خارجی و ساخت و ساز اجتماع‌های محصور حومه‌شهری، در پی جابجایی دهقانان و مضارعه‌کاران بوده است. در دهلی، «پاک‌سازی زاغه» از طریق مجموعه‌ای از حکم‌های قضایی که به دنبال دفاع از نوعی «منفعت عمومی» هستند اجرا شده است (Bhan 2009). در بمبئی، تخلیه‌ی مناطق کاملاً در پاییز 2004-5 مشهود بود. مدیریت شهر، با تکیه بر گزارشی گستاخانه از جانب شرکت مشاور جهانی مک‌کینزی و کمپانی،²⁰ «چشم‌انداز بمبئی» را به جریان انداخت. اساس این چشم‌انداز شهری‌ست در سطح جهانی و بدون زاغه، که بوسیله‌ی یک سازمان غیرحکومتی نخبه (NGO) ترویج شد، اول از همه بمبئی. در طی چند هفته، مراجع حکومت چندین زاغه را تخریب و 300 هزار نفر را بی‌خانمان کردند. این تخریب‌ها به «سونامی هندی» اشتباه یافته‌اند. فقرای شهری بمبئی واضحاً از سیمای شهر در مقیاس جهانی پاک شدند. و بجای پاتیل، کارمند ارشد شهرداری که هدایت تخریب‌ها را به عهده داشت، اظهار کرد که وقتش بود بمبئی به «شانگهای دیگر» تبدیل شود، و برای این کار «می‌خواهیم این افراد را از پیامدهای مهاجرت به بمبئی حسابی بترسانیم. باید مانع از آمدن آنها به بمبئی شویم» (BBC News, February 3, 2005). کالیانا شارما، تحلیل‌گر شهری اشاره می‌کند «چگونه می‌توانید از مردم بخواهید به بمبئی نیایند؟ اینجا دموکراسی حاکم است» (BBC News, February 3, 2005). نکته‌ی قابل توجه درباره‌ی تخریب‌های چشم‌انداز بمبئی این است که مدیریت شهری نه وعده‌ی اسکان مجدد و جبران داد و نه به آن تظاهر کرد. در واقع، گزارشگر ویژه‌ی سازمان ملل در خصوص مسکن مناسب، میلون کوتاری، در کمیسیون سازمان ملل درباره‌ی حقوق بشر، به تندی بمبئی را نقد نمود و اشاره کرد که شهر به نحو هولناکی فقر را غیرقانونی و جرم در نظر گرفته و تمام امید و انتظارات اسکان مجدد انسانی را زیر پا گذاشته است (Khan 2005).

گروه‌های مدافع گفته‌اند که «زاغه» برای عملکرد شهرگرایی هندی حیاتی است- یعنی برای مثال، داراوی، بزرگ‌ترین زاغه در قلب بمبئی، «یک معجزه‌ی اقتصادی میلیون دلاری است که برای بمبئی غذا تأمین می‌کند و صنایع دستی و کالاهای تولیدی را به مکان‌هایی دوری مثل سوئد صادر می‌کند» (Echanove and Srivastava 2009). اما این فضاهای بی‌ارزش‌شده در هند اینک به سرعت در حال بازیابی هستند. داراوی همچنین «دارایی» شهری بسیار مهمی، در تلاقی‌گاه پیوندهای زیرساختی شهر، است (Tutton 2009). موکش مهتا، معماری که رئیس برنامه‌ی بازتوسعه است، می‌گوید داراوی می‌تواند «گری وارف»²¹ هند باشد (Tutton 2009). امروز، نوزده کنسرسیوم از سرتاسر جهان برای به دست آوردن و بازتوسعه‌ی «تنها قطعه زمین بزرگ باقیمانده در قلب شهر، که برای فعالیت‌های ساخت و ساز جدید می‌تواند آماده شود» با یکدیگر رقابت می‌کنند (Singh 2007). این اشکال از نوسازی شهری در شهرهای هندی، با ظهور اشکال و ساختارهای فرمانفرمایی طبقه‌ی متوسط، تقویت و تحکیم می‌شوند. این طرح‌های خودسازماندهی، که به عنوان حکمرانی خوب قالب می‌شوند، به دنبال اصلاح حکومت، ارتقاء ارائه‌ی خدمات، و دفاع از حقوق و نیازهای محلات طبقه‌ی متوسط هستند. بسیاری از آنها انجمن‌های «حمایت از مکان» هستند که تخلیه‌ها و تخریب‌های زاغه‌ها و سکونتگاه‌های غیررسمی از طریق آنها پیش می‌رود و به جریان می‌افتد. باویسکار (2003)، در بستر دهلی، به درستی این اشکال از حکمرانی شهری را «محیط‌زیست‌گرایی بورژوازی» نامیده، شیوه‌ای از حکمرانی که مدافع حقوق «شهروند-مصرف‌کننده» برای برخورداری از «فراغت، امنیت، زیبایی‌شناسی، و سلامت» است و برای شهروندی کسانی که ملکی ندارند و تهی‌دست‌اند ارزشی قائل نیست.

اما سیاست جدید شهری اینک در شهرهای هندی در شرف تکوین است. این سیاست در پی به چالش کشیدن، حتی مسدود ساختن، بازتوسعه‌ی سبانه‌ای است که در شرف وقوع بوده است. در منطقه‌ی کلانشهری کلکته، زاغه‌نشینان، مضارعه‌کاران، و دهقانان بسیج شده‌اند تا جلوی پروژه‌های توسعه‌ای را که فقرای روستایی-شهری را جابجا می‌کنند بگیرند، و امکان دولت را

²⁰ firm McKinsey & Company

²¹ نام منطقه‌ای در شرق لندن. م.

برای استفاده از حق خرید اجباری املاک از بین ببرند. در بمبئی، چشم‌انداز وحشیانه‌ی شهر در سطح جهانی مورد اعتراض اتحادیه‌ی ملی جنبش‌های مردمی (NAPM) قرار گرفته است. از آنجا که برنامه‌ی چشم‌انداز بمبئی به دنبال بازسازی بمبئی با الگویی از شانگهای بوده، اتحادیه‌ی ملی جنبش‌های مردمی (NAPM) «شانگهایی‌کردن بمبئی» را در درجه‌ی اول به عنوان یک مسأله‌ی حقوقی صورتبندی کرد: آیا فقرای روستایی-شهری «حقی به فضای شهری» دارند (Patkar and Athalya 2005): «در بمبئی، 60 درصد در زاغه‌های به سر می‌برند. آیا نباید آنها نسبت به 60 درصد از اراضی بمبئی حقی داشته باشند؟»

جنبش‌های اجتماعی در هند نشان‌دهنده‌ی نوعی بازسازی نامتعارف شهر غیررسمی و کردارهای برنامه‌ریزی آن است. آنها به دنبال دفاع از عملکرد اجتماعی مالکیت و پافشاری بر حق به شهر هستند. تقابلی مشابه، که البته با شرایط بسیار متفاوتی پیش رفت، در مورد قانون شهری برزیلی هم به چشم می‌خورد. این سیاست‌ها، از جهات مهمی، منطق زیست غیررسمی را آفتابی می‌سازند: خلق و ویران کردن ارزش فضایی. تکنولوژی‌ها و روال‌های حکومتی متعددی در این تولید تبعیض‌آمیز ارزش فضایی نقش دارند. برخی از آنها عیان‌تر از برخی دیگرند، مثل تخریب زاغه‌ها و سکونتگاه‌های غیرقانونی. اما شکل‌های بسیار دیگری هم وجود دارند: ابزارهای شمارش و نقشه‌نگاری؛ پهنه‌بندی کاربری‌های زمین؛ تأمین زیرساخت؛ استفاده از حق حکومت برای خرید اجباری اراضی در راستای مصادره‌ی املاک برای مقاصد عمومی. آنها، اگر به شکل منعطف و گزینشی بکار گرفته شوند، تولید برنامه‌ریزی‌شده‌ی زیست غیررسمی شهری را تضمین می‌کنند.

منابع

- AlSayyad, N. 2004. "Urban Informality as a Way of Life." In *Urban Informality: Transnational Perspectives from the Middle East, Latin America, and South Asia*, edited by A. Roy and N. AlSayyad, 7-30. Lanham, MD: Lexington Books.
- Appadurai, A. 2002. "Deep Democracy: Urban Governmentality and the Horizon of Politics." *Public Culture* 14(1): 21-47.
- Auyero, J. 1999. "'This Is a Lot Like The Bronx, Isn't It?': Lived Experiences of Marginality in an Argentine Slum." *International Journal of Urban and Regional Research* 23:45-69.
- Auyero, J. 2000. "The Hyper-Shantytown: Neoliberal Violence(S) in the Argentine Slum." *Ethnography* 1:93-116.
- Baviskar, A. 2003. "Between Violence and Desire: Space, Power, and Identity in the Making of Metropolitan Delhi." *International Social Science Journal* 55(175): 89-98.
- Bayat, A. 2000. "From 'Dangerous Classes' to 'Quiet Rebels': The Politics of the Urban Subaltern in the Global South." *International Sociology* 15(3): 533-57.
- Bayat, A. 2007. "Radical Religion and the Habitus of the Dispossessed: Does Islamic Militancy Have an Urban Ecology?" *International Journal of Urban and Regional Research* 31(3): 579-90.
- Benjamin, S. 2008. "Occupancy Urbanism: Radicalizing Politics and Economy Beyond Policy and Programs." *International Journal of Urban and Regional Research* 32(3): 719-29.
- Bhan, G. 2009. "'This Is No Longer The City I Once Knew': Evictions, The Urban Poor and the Right to the City in Millennial Delhi." *Environment and Urbanization* 21(1): 127-42.
- Bromley, R. 2004. "Power, Property, and Poverty: Why De Soto's 'Mystery of Capital' Cannot Be Solved." In *Urban Informality: Transnational Perspectives from the Middle East, Latin America, and South Asia*, edited by A. Roy and N. AlSayyad, 271-88. Lanham, MD: Lexington Books.
- Caldeira, T., and J. Holston. 2005. "State and Urban Space in Brazil: From Modernist Planning to Democratic Interventions." *Global Assemblages: Technology, Ethics, and Politics as Anthropological Problems*, edited by A. Ong and S. Collier, 393-416. Cambridge, UK: John Wiley and Blackwell.
- Castells, M. 1983. *The City and the Grassroots*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Chatterjee, P. 2004. *The Politics of the Governed: Reflections on Popular Politics in Most of the World*. New York: Columbia University Press.
- Davis, M. 2004. "Urbanization of Empire: Mega Cities and the Laws of Chaos." *Social Text* 22(4): 9-15.
- Davis, M. 2006. *Planet of Slums*. New York: Verso.
- De Certeau, M. 1984. *The Practice of Everyday Life*, translated by S. Rendall. Berkeley, CA: University of California Press.

- de Soto, H. 1989. *The Other Path: The Invisible Revolution in the Third World*. London: I.B. Taurus.
- De Soto, H. 2000. *The Mystery of Capital: Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Else*. New York: Basic Books.
- Easterly, W. 2006. *The White Man's Burden: Why the West's Efforts to Aid the Rest Have Done So Much Ill and So Little Good*. New York: Penguin Press.
- Echanove, M., and R. Srivastava. 2009. "Taking the Slum out of "Slumdog." *New York Times*, February 21. Available at: <http://www.nytimes.com/2009/02/21/opinion/21srivastava.html>.
- Eckstein, S. 1990. "Urbanization Revisited. Inner-City Slum of Hope and Squatter Settlement of Despair." *World Development* 18:165–81.
- Fernandes, E. 2007. "Constructing the 'Right to the City' In Brazil." *Social and Legal Studies* 16(2): 201–19.
- Ghertner, A. 2008. "Analysis Of New Legal Discourse Behind Delhi's Slum Demolitions." *Economic and Political Weekly* May 17, 57–66.
- Gibson-Graham, J. K. 2008. "Diverse Economies: Performative Practices for 'Other Worlds.'" *Progress in Human Geography* 32(5): 613–32.
- Gilbert, A. 2007. "The Return of the Slum: Does Language Matter?" *International Journal of Urban and Regional Research* 31(4): 697–713.
- Hart, K. 1973. "Informal Income Opportunities and Urban Employment in Ghana." *Journal of Modern African Studies* 11(1): 61–89.
- Hart, K. 2006. "Bureaucratic Form and the Informal Economy." In *Linking the Formal and Informal Economy: Concepts and Policies*, edited by B. Guha-Khasnobis, R. Kanbur, and E. Ostrom, 21–35. New York: Oxford University Press.
- Holston, J. 2007. *Insurgent Citizenship: Disjunctions of Democracy and Modernity in Brazil*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- International Labor Organization. 1972. *Incomes, Employment and Equality in Kenya*. Geneva: ILO.
- Instituto Polis. n.d. *The Statute of the City: New Tools for Assuring the Right to the City in Brazil*. Available at: http://www.polis.org.br/obras/arquivo_163.pdf.
- Kanbur, R. 2009. "Conceptualising Informality: Regulation and Enforcement." Working paper 2009–11, Department of Economics and Applied Management, Cornell University, Ithaca, NY.
- Khan E. 2005. "UN Flays India for Slum Demolition." Radiff News. Available at: <http://in.rediff.com/news/2005/mar/30un.htm>; accessed January 20, 2008.
- Klein, N. 2007a. *The Shock Doctrine: The Rise of Disaster Capitalism*. New York: Metropolitan Books.
- Klein, N. 2007b. "Rapture Rescue 911: Disaster Response for the Chosen." *The Nation*, November 19. Available at: www.thenation.com/artide/rapture-rescue-911-disasterresponse-chosen.
- Meagher, K., 1995. "Crisis, Informalization and the Urban Informal Sector in Sub-Saharan Africa." *Development and Change* 26(2): 259–84.
- Ong, A. 2006. *Neoliberalism as Exception: Mutations in Citizenship and Sovereignty*. Durham, NC: Duke University Press.
- Patkar, M., and J. Athialy. 2005. "The Shanghaification of Mumbai." *Countercurrents.org*. Available at: <http://www.countercurrents.org/hr-athialy110805.htm>.
- Perlman, J. 1977. *The Myth of Marginality*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Perlman, J. 2004. "Marginality: From Myth to Reality in the Favelas of Rio de Janeiro." In *Urban Informality: Transnational Perspectives from the Middle East, Latin America, and South Asia*, edited by A. Roy and N. AlSayyad, 105–46. Lanham, MD: Lexington Books.
- Portes, A., M. Castells, and L. Benton. 1989. *The Informal Economy*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Roy, A. 2003. *City Requiem, Calcutta: Gender and the Politics of Poverty*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Roy, A., and N. AlSayyad, eds. 2004. *Urban Informality: Transnational Perspectives from the Middle East, Latin America, and South Asia*. Lanham, MD: Lexington Books.
- Sachs, J. 2005. *The End of Poverty: Economic Possibilities for our Time*. New York: Penguin.
- Simone, A. 2004. "People as Infrastructure: Intersecting Fragments in Johannesburg." *Public Culture* 16(3): 407–29.

- Simone, A. 2006. "Pirate Towns: Reworking Social and Symbolic Infrastructures in Johannesburg and Douala." *Urban Studies* 43(): 357-70.
- Singh, S. 2007 "Dharavi Displacement Project." Civil Society. Available at: www.civilsocietyonline.com.
- Tutton, M. 2009. "Real Life 'Slumdog' Slum to be Demolished." CNN travel news. Available at: <http://edition.cnn.com/2009/TRAVEL/02/23/dharavi.mumbai.slums/index.html>.
- Wacquant, L. 1996. "The Rise of Advanced Marginality: Notes on Its Nature and Implications." *Acta Sociologica* 39:121-39.
- Wacquant, L. 1999. "Urban Marginality in the Coming Millennium." *Urban Studies* 36: 1639- 47.
- Wacquant, L. 2007. *Urban Outcasts: A Comparative Sociology of Advanced Marginality*. Cambridge, UK: Polity Press.
- Ward, P. 1999. *Colonias and Publicity in Texas: Urbanization by Stealth*. Austin: University of Texas Press.
- Wirth, L. 1938. "Urbanism as a Way of Life." *American Journal of Sociology* 44(1): 1-24.
- Yiftachel, O. 2009. "Theoretical Notes on 'Gray Cities': The Coming of Urban Apartheid?" *Planning Theory* 8(1): 88-100.